

سخنرانے

حضرت آیت اللہ صفائی بوشهری

درس خارج فقہ

موضوع: فعالیت های فرهنگی امام باقر (علیه السلام)

حوزه علمیہ امام خمینی (ره) بوشهر

۷ دی ماه / ۱۳۹۰

روابط عمومی دفتر نماینده ولی فقیہ در استان و امام جمعه بوشهر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تاریخ زندگی حضرت باقرالعلوم(ع) یک فراز حساس در بدترین نشیب تاریخ اسلام است. معارف و مبانی اسلامی و فرهنگ اسلامی قریب به یک قرن مورد تعرض قرار گرفته بود به طوری که نهضت ترجمه‌ی کتب غیر اسلامی در ولاد اسلامی رایج شده و مخالفین اهل بیت (علیهم‌السلام) جریان امور را به دست گرفته بودند، مبانی، مکاتب منحرف و اسرائیلیات رواج پیدا کرده بود، فقه، قرآن و حدیث چنان مورد تعرض قرار گرفته بود که امثال ابوخریره مرجع حدیث‌شناسی شمرده می‌شد با اینکه خودش از غزائین و از جائلین حدیث بود و شرایطی ایجاد کرده بودند که اسلام در حالت اندراس قرار گرفته بود.

امام باقر (علیه‌السلام) از یک فطرت سیاسی که اواخر دوره بنی‌امیه و آغاز حرکت‌های براندازی عباسیان بود، آمدند و استفاده کردند و فرهنگ اسلامی را احیا کردند لذا شما اگر ملاحظه کنید احادیثی که امام باقر(ع) بیان کرده‌اند و در کتب روایی ما وجود دارد و احادیثی که از حضرت زین‌العابدین(ع) وجود دارد اصلاً قابل مقایسه نیست، با ساحت مقدس حضرت سیدالشهدا(ع) اصلاً قابل مقایسه نیست، با امام حسن مجتبی(ع) اصلاً قابل مقایسه نیست. آمدند و با شاگردانشان به بیان مطالب و ضبط و ترویج آن و زمینه سازی برای ایجاد یک مدرسه‌ی بزرگ برای امام صادق(ع)، کاری بزرگ در تاریخ اسلام انجام دادند و اسلام را احیا کردند.

اولین کاری که ایشان بعد از استقرار کرسی بیان فرهنگ اسلامی انجام دادند اولویت بندی کردند، اول از اصول و اعتقادات شروع کردند چون اگر این سالم نباشد فرعیات هم مستقر نمی‌شود. لذا احادیثی که از امام صادق(علیهم‌السلام) می‌شنوید بیشتر جزء اصول اعتقادات است. «بِنِي الْإِسْلَامِ عَلَي خَمْسٍ» و این سری احادیث و امام صادق(ع) بیشتر به فروع پرداختند. حدیث مشهور «بِنِي الْإِسْلَامِ عَلَي خَمْسٍ» نکات خیلی مهمی دارد، حضرت می‌فرمایند: بنیان اسلام بر پنج چیز است که بنیان یعنی اساس، طوری که بنا اگر یکی از این امور لطمه ببیند منهدم می‌شود، به شالوده‌ای که اگر تخریب بشود و بنا می‌ریزد بنیان می‌گویند. می‌فرماید: اسلام بر پنج چیز بنا نهاده شده است «الصلوة و الزکوة و الصوم و الحج و الولاية» سوال می‌شود «و ما افضلهم» مهم‌ترین آن‌ها کدام است؟ می‌فرمایند: «الولاية» ولایت، تحلیل می‌کنند «لعنها مفتاحهم» چون کلید تمامی آن چهار تای دیگر همین ولایت است، چرا؟ چون ولایت است که می‌آید تمام خصوصیات آن چهار تای دیگر را بیان می‌کند و این ولایت و ولایت مداری است که نشان از تقوا دارد چون مخالف ولایت، نفس‌گرایی است. هر کس که ولایت مدار نبود نفس مدار است یعنی خود مدار و خود محور است.

وقتی که انسان ولایت داشته باشد کشف می‌کند نماز را چطور بخواند، با چه کیفیتی، زکات، حج، روزه، اما اگر ولایت نداشت خودمحور و خود مدار می‌شود ولو پیامبر و اهل بیت بگویند من خودم این طور صلاح می‌دانم و این طور فکر می‌کنم.

این است که انسان باید نسبت به خداوند عزوجل، پیامبر و اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) و در زمان غیبت نسبت به ولایت فقیه، ولایت مدار باشد. اگر ولایتمدار نباشد یعنی خود محور و خود مدار، و اگر انسان در مقابل اهل بیت بگوید من چنان که برخی‌ها گفتند من دچار چالش اعتقادی و چالش جدی اعتقادی می‌شوم و هکذا در مقابل ولی فقیه بگویم من. آن هم در آغاز انحطاط و انحراف خود، سقوطش است، این است که انسان باید خیلی مواظب باشد که در مقابل خدا نگویید من، در مقابل پیامبر نگویید من، در مقابل امام نگویید من، در مقابل ولی فقیه نگویید من، این من‌ها ایجاد منیت می‌کند و کار خراب می‌شود. خود را خادم ولایت بداند نه ولایت را به خدمت بگیرد تا آنجا که ولایت به سود من است من هستم و آنجایی که ضرر است ما نیستیم. با حضرت اباعبدالله حسین(ع) هم همین کار را کردند، تا شب عاشورا ولایت به دردشان می‌خورد و می‌گفتند ما هستیم، همین که صدای شمشیر آمد گفتن خداحافظ. با امام حسن مجتبی(ع) هم همین کار را کردند. تا آنجایی که ولایت به دردشان می‌خورد با ولایت بودند همین که صدای پول معاویه آمد و صدای مقام و پست‌های معاویه آمد، برخی صدای شمشیر آمد، برخی احتمال دادند که امام حسن(ع) شکست بخورد یا با دوتا تحلیل غلط دشمن و با فکر و ذهنشان بازی کردن از ولایت جدا شدند، برخی ساکتین گوشه نشستند و گفتند تا ببینیم چه پیش می‌آید، برخی آن تپیی شدند و گفتند که نان در آن طرف است، برخی‌ها هم تحلیل غلط آن طرف را شنیدند و گفتند حق با آن طرف است، برخی‌ها صدای شمشیر فهمیدند و گفتند که خطرناک است و ولایت را رها کردند، خیلی‌ها هم می‌دانستند که حق با ولایت است اما رها کردند که همه هم جزء خواص بودند و چنان بلایی به روز امام حسن(ع) مجتبی آوردند، او کریم اهل بیت بود به همه این‌ها هم داده بود و خورده بودند و به همه این‌ها خدمت کرده بود، و این خواص همین‌ها بلایی به سر امام حسن(ع) آوردند که در خانه به او زهر دادند، چنان کرده بودند که اطرافیان او، دوستان او و همان‌هایی که با او بودند در پنهان علیه او بودند و یک روز خنجر برداشتند می‌خواستند او را بکشند و زدند و به ران حضرت خورد. همان کسی که پیامبر می‌گفت: «سَيِّدُ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ» این‌ها می‌گفتند: «یا مظل المؤمنین»، پیامبر می‌گفت سید شباب اهل الجنة است، آن‌ها می‌گفتند: بیخود می‌گوید و این مظل المؤمنین است، بعد می‌گفتند: چرا این حرف را می‌زنید پیامبر که آن را می‌گوید؟ می‌گفتند: پیامبر نمی‌فهمیده که این چه کسی است. اینطوری شد، هوای نفس و دنیاگرایی، انسان را بیچاره می‌کند.

هیچ کدام از اهل بیت، ربالی برای دنیا ارزش قائل نبودند، به دنبال پست و مقام نبودند، فقط آمده بودند که رسالت را انجام دهند، امامت خود را انجام دهند و گرنه ریاست کوفه و مدینه و مکه برای امام حسن مجتبی(ع) و امام حسین(ع)، به چه دردی می‌خورد، یک ریال می‌ارزد؟ لذا امیرالمؤمنین گفت که به اندازه لنگه کفشی هم نمی‌ارزد.

دنیا مثل آب بینی بزی است که در دست جزامی است، آمدند و چه کار کردند با فرزندان رسول خدا به خاطر این ولایت ستیزیشان، پیامبر ملاک می داد آن‌ها توجیه می کردند، پیامبر به ولایت هدایت می کرد آن‌ها یک جور دیگه برداشت می کردند، آن‌ها جوری برداشت می کردند و اجرا می کردند که خود می خواستند، خود مدار بودند نه ولایت مدار. می رفتند تا آنجایی که ولایت امام حسن(ع) به درد می خورد کنارش بودند در کنارش هم علیه او بودند، کی کشف شد؟ آن موقعی که احساس خطر کردند و رهايش کردند، حتی علیه حضرت اقدام کردند و همانطور که عرض کردن با خنجر به جان آقا افتادند.

عبید الله بن عباس صدای پول معاویه که آمد امام حسن(ع) را رها کردند، زن امام حسن(ع) مجتبی با توطئه ی دشمنان ولایت در کنار امام حسن مجتبی(ع) بود امام او را ترور کرد. چرا او را ترور کرد؟ بخاطر اینکه به مقام برسد، چون دید اگر با امام حسن مجتبی(ع) باشد فایده‌ای ندارد معاویه جلو رفته است امام را ترور کرد تا به جلو برود، بعد او را تخریب شخصیتی کرد.

انسان که از ولایت جدا شد و از راه صحیح جدا شد، توجیه کرد مسائل خودش را به هر شکل، و مردانه نیامد برای حمایت از ولایت، آرام آرام جدا می شود طوری می شود که قلم و کاغذ برمی دارد و علیه ولایت فعالیت می کند، یک خنجری هم آماده می کند و در جیبش نگاه می دارد، یا خنجر زبان، یا حنجره بنان، که به موقع آن ضربه را بزند و در یک فضایی قرار می گیرد که چشم و ذهن و فکرش دیگر جایی را نمی بیند جز چیزهایی که به او القا می شود یا خودش در فکر رسیدن به پله‌های بالاتر است و هر چه فکرش به سمت بالا رفتن باشد سقوطش شدیدتر است، چه کسانی بودند؟ معاویه، مروان بن حکم، عبیدالله بن عباس، ولید بن عقبه، جعده، اشعث بن قیس، محمد بن اشعث، این‌ها بودند که توطئه کردند می خواستند خودشان را بالا بکشند چند برابر بالا به زمین خوردند. خیلی باید مواظب باشیم، فکر نکنیم که الان ما محکم هستیم به خودمان نگاه کنیم یک تلنگر به خودمان بزنیم، کوزه که می خواهند بخرند یک تلنگر به آن می زنند تا ببینند چه صدایی می دهد، که شکسته است شکست نیست، یک تلنگر به خودمان بزنیم، یک ساعت انسان بنشیند به فکر خود باشد، یک ساعت انسان بنشیند و به خودش نگاه کند که چه کار کند، بین خدا و خودش بنشیند و نگاه کند، ببیند و توسل هم به ذات اقدس حضرت امیر مؤمنان(ع) پیدا کند ببیند چه کار بکند، چه خبر است؟ این درون چه کار می کند؟ به چه چیزهایی چنگ انداخته است؟ تمسک او به ولایت و ولایت مداری است یا نه؟ این چنگ انداخته به قدرت و ثروت ولو به اسم حمایت و این امور که خطرناک است، مطمئناً هم انسان زمین می خورد، این در آیات شریفه و در روایات ما است تجربه است، لذا می فرماید: محاسبه کنید محاسبه کنید محاسبه کنید خودتان را.

خداوند ان شاء الله همه ما را از کوچکترین کار زندگی مان تا بزرگترین، از خط ولایت جدا نکند، در خط ولایت و ولایت مداری باشیم ان شاء الله و استفاده کنیم این چند صباحی که زنده هستیم و نکند به خاطر برخی از چیزهای دون که انسان بعد از یک سال که به آن‌ها نگاه می کند می بیند چه کرده خجالت می کشد رویش نمی شود حرف

بزند که من بودم این کار را کردم و من بودم که آن عمل را انجام دادم، چگونه نگاه کنم به ولایت؟ حالا دیگران نه اما چگونه نگاه کنم به خودم؟ «لعنہا مفتاحہم» ولایت مفتاح است یعنی کلید باز، کلید که نباشد در باز نمی‌شود یعنی تعطیل است و انسان پشت در است، تقلا می‌کند ولی پشت در است ولی دیوار اسلام هم بلند است این طور نیست که بتواند روی دیوار بزند، بیچارگی این است که فکر می‌کند آن طرف در است. «وَزَيِّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ» این طرف در است کلید ندارد فکر می‌کند آن طرف است و نمی‌فهمد که دارد چه مسیر خطرناکی را می‌رود، راهش را بسته و فکر می‌کند در متن راه است، «و يحسبون عنهم و يحسبون ثمها» فکر می‌کند خیلی کار خوبی می‌کند، خیلی مواظب باشید که شرمنده خدا و اولیای خدا نشنیم ان شاء الله .

دکتر

«والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته»